

دو دوست...

دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

فراموش کرده و به دنیای دلپذیر رویا در حالت بی خیالی و بی قید و شرطی پناه برده است. همه چیز ممکن و قابل پذیرش است؛ حتی همخوابی با آبل، دوست کلیمان دلباخته‌اش!
در تاریکی سحر هنگامی که اثر شادمان بخش و آرام کننده مشروب او را ترک کرده، می‌داند هنگام بازگشت به زندان چه در انتظار اوست!

در نامه‌ای سوزناک که در هتل به مادرش می‌نویسد، عشق، درد، پیشمانی، ناامیدی احساس امید و تمام احساسات در یک صفحه جمع شده‌اند.

مونا در خیابان تاریکی تک و تنها در حال پرسه زدن است. در این هنگام گلشیفته که در یک فیلم فرانسوی پرشده در فرانسه و به زبان فرانسوی بازی می‌کند و هویت خود را بطور کلی فراموش



کرده تا به بهترین وجهی در جلد مونا برود و نقش او را بازی کند، ناخودآگاه به مدت کمتر از ده ثانیه آهنگی را زمزمه می‌کند.

من ایمان دارم که خواندن این آهنگ دستور کارگردان که شاید فارسی هم نمی‌داند نیست. از آن مهمتر مطمئنم خود گلشیفته نیز تا لحظه اجرای نقش مونا، آنرا تمرین نکرده و در باره‌اش فکر نکرده بوده است. ولی درد و سوزشی که از نقش مونا احساس می‌کند چنان بر روان او اثر می‌گذارد که این آهنگ شیدا که کودکی او را نوازش کرده است از اعماق روانش برون زده احساس کنونی‌اش را بیان می‌کند:

کیه کیه در می‌زنه من دلم می‌لرزه!

فریاد می‌گوید هیچکدام از گفتار و کردارها نیست که از روان ناخودآگاه ما سرچشمه نگیرد. کیه کیه در می‌زنه؟ آیا کلیمان است که آمده تا از او بخاطر بی‌وفائی‌اش نسبت به خود گله کند؟ آیا آبل است که آمده او را بخاطر خیانت به دوستش سرزنش کند؟ آیا مادر اوست که آمده تا اشکش را پاک کند و اندکی از غم او بکاهد؟ آیا صاحب هتل است که آمده او را از آمدن پلیس خبردار کند؟ یا خود پلیس است که آمده او را همراه با آژیر اتومبیل به زندان بازگرداند؟!

و شاید هم بسان سمفونی شماره پنج بتهون این سرنوشت است که اینگونه به در می‌زند؟

کیه کیه در می‌زنه من دلم می‌لرزه!

نیس - اکتبر ۲۰۱۵

از وقتی تلویزیون‌ها همه فیلم را نشان می‌دهند و حتی با خریدن و یا کرایه، می‌توان فیلم مورد دلخواه خود را، لم داده بر صندلی راحتی منزل و یا دراز کشیده بر روی تختخواب تماشا کرد. مردم از جمله خود من کمتر به سینما می‌روند.

اما راستش کیفیت فیلم در سالن‌های وسیع و زیبا و برخورد دیگران که همه بمنظور دیدن یک فیلم در سالن سینما جمع می‌شوند، لطف و صفای دیگری دارد. جایش خالی، سینماها در فضای باز تهران! شب‌ها در حال دیدن فیلم بر روی پرده سینما، آسمان پرستاره و گاهی مهتابی تابلوی باشکوه و زیبایی‌تری را به تماشاچیان ارائه می‌داد.

هفته پیش بعد از مدت‌ها تصمیم گرفتیم بروم سینما و اگر راستش را بخواهید بیشتر از روی تعصب، بخاطر اینکه قهرمان اصلی فیلمی که

می‌خواستیم ببینم گلشیفته فراهانی هنرمند ایرانی است. گلشیفته تقریباً همه سینما دوستان می‌شناسند. عده‌ای بخاطر اینکه روزی برای اعتراض، خود را برهنه کرد ولی بیشتر طرفدارانش بخاطر هنر کم ماندش او را می‌ستایند. حتماً بعضی از خوانندگان عزیز پیام فیلم سنگ صبور را دیده‌اند و هنگام خروج از سالن سینما، نوعی افتخار به ایرانی بودن به آنها دست داده است!

این بار او در فیلمی بازی می‌کند که موضوعش نسبتاً ساده است. گلشیفته در یک ساندویچ فروشی کار می‌کند ولی بخاطر جرمی نامشخص در زندان بسر می‌برد و اکنون زندانش فقط شبانه است. یعنی روزها حق دارد سر کار برود ولی شب حداکثر ساعت ۷ بعد از ظهر باید به زندان برگردد.

پسری بنام کلیمان عاشق و شیفته «مونا» (گلشیفته) شده و با تمام کوشش و سعی خود موفق نمی‌شود از او دل برباید ناامید از دوستش «آبل» کمک می‌خواهد. آبل به او می‌گوید این دختر، بچه ننه و لوس می‌خواهد هر روز پس از کار بلافاصله پیش مامانش برود، کافی است که ما مانع سوار شدن او در آخرین تراموای شویم و ناچار با ما خواهد ماند و تو می‌توانی راحت به کام برسی! اینکار را می‌کنند و مونا پس از یک صحنه وحشت و داد و فریاد به زندان تلفن می‌زند تا از تأخیرش آنها را باخبر کند. چون می‌داند که در غیر اینصورت از این آزادی نسبی هم محروم خواهد شد.

آبل کوشش می‌کند مونا را آرام کند. او را به باری دعوت می‌کند. یک پیک مشروب، دو پیک و ... یک رقص تنها که در حقیقت نشان می‌دهد او در عالم خلسه غوطه‌ور شده واقعیات را